خبر

جای صندلی های داغ در تلویزیون خالی است

تهیه کننده «بالان» بر این باور است که این برنامه از معدود برنامه هایی است که در این روزها حس امیدبخشی را روی آنتن تلویزیون به مردم القاء می کند. او می گوید: امید در هر شرایطی نیاز جامعه است. چه جامعه ای که حالش خوب است و چه جامعه ای که حال خوبی ندارد هر دو نیاز به امید دارند.

او که تجربه تهیه کنندگی برنامه ای چون «دکتر سلام» را برای تلویزیون دارد، تاکید می کند: استفاده از چهره ها در برنامه «بالان» به صرف چهره بودن افراد نیست؛ بلکه اگر سراغ چهره ای رفته اند، درام زندگی اش را هم جستجو کرده اند.

برنامه گفت وگو محور «بالان» تولید جدید گروه خانواده شبکه دو سیماست که با هدف ایجاد انگیزه و امید دوشنبه شب ها ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه به روی آنتن می رود.

وحید رستگار، تهیه کننده برنامه «بالان» در گفت‌وگویی با ایسنا درباره القای امید در این برنامه، خاطرنشان کرد: امید همیشه در همه جهان بسیار مستمرتر و پرفایده است. ما امید را در همه مشاغل جامعه در برنامه «بالان» بررسی می کنیم. از بیماری گرفته تا ورشکستگی های شغلی و هر اتفاق تلخی که در زندگی افراد افتاده و با امید خودشان را کمک کردند. برنامه ما بیشتر از بیمارانی که مدت زیادی با بیماری سرطان مبارزه کرده اند و این بیماری را شکست دادند صحبت می کند و در این زمینه بیشتر به سراغ زندگی فردی افراد می رویم.

این تهیه کننده اضافه کرد: طبق آمار، خیلی از افرادی که دچار چنین بیماری هایی می شوند خیلی زود به فکر خودکشی می افتند و از همه دنیا ناامید می شوند اما ما سراغ آنهایی می رویم که با امید این بیماری را شکست داده اند و پایش ایستادند. خودم به عنوان تهیه کننده نمونه بارزی هستم و جزو افرادی بودم که در دوره ای تمام سرمایه ام را از دست دادم و بیکار شدم و واقعاً راه به جایی نداشتم تا اینکه در زندگی ام جرقه ای خورد و امید به وجودم بازگشت. از طرفی خودم هم تلاشم را چندین برابر کردم تا توانستم ناامیدی را پشت سر بگذارم.

یدالله مفتون امینی در سن ۹۶ سالگی درگذشت

درگذشت وسواس مهربان شعر

یدالله مفتون امینی در ۹۶ سالگی از دنیا رفت.محمد متینی‌زاده، داماد این شاعر، با تأیید این خبر به ایسنا گفت: او روز پنجشنبه، دهم آذر ماه بر اثر ایست قلبی درگذشت.

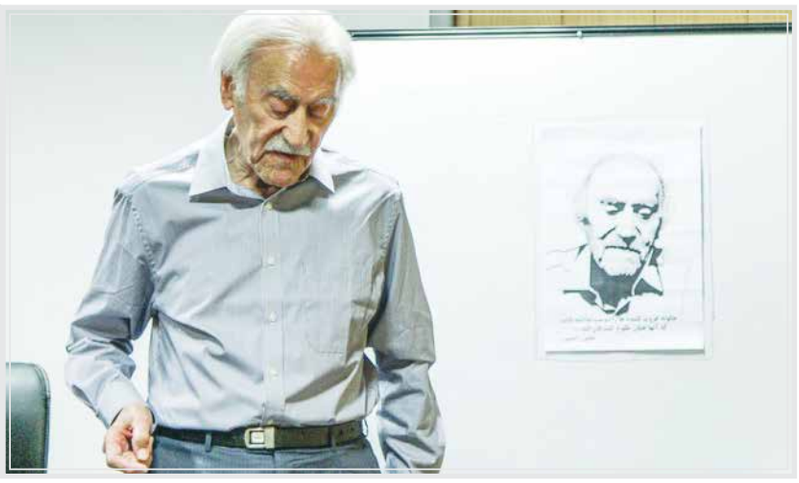

من اهل مبارزه به آن معنا نبودم. بیژن جلالی هم همین‌طور بود. من معتقدم که فحش دادن فایده ندارد. اسماعیل خویی فحش می‌دهد، فایده‌ش چیست؟

او درباره مراسم تشییع و خاکسپاری نیز با بیان این‌که هنوز زمانی مشخص نشده است، گفت: با توجه به تعطیلی فردا و انجام یک‌سری کارهای اداری احتمالا به شنبه نخواهیم رسید. زمان مراسم اطلاع‌رسانی خواهد شد.

«یدالله مفتون امینی» متولد ۲۱ خرداد سال ۱۳۰۵ در شهرستان شاهین‌دژ (آذربایجان غربی) بود. او دانش‌آموخته رشته حقوق قضایی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود. امینی در آغاز شاعری کلاسیک و کهن‌پرداز بود اما بعدها به شعر بی‌وزن و قالب‌های نوپردازانه روی آورد. او علاوه بر شعر فارسی، شعرهایی به زبان ترکی نیز سروده است.

مفتون با شاعرانی چون شهریار، رهی معیری و فریدون مشیری دوستی داشته، شعر «دریاچه»اش را در خرداد ۱۳۳۱ سروده است.

مجموعه‌های شعر «دریاچه»، «کولاک»، «انارستان»، «عاشیقلی کروان»، «فصل پنهان»، «یک تاکستان احتمال»، «سپیدخوانی روز»، «عصرانه در باغ رصدخانه»، «شب ۱۰۰۲»، «من و خزان و تو»، «اکنون‌های دور»، «نهنگ یا موج»، «از پرسه خیال در اطراف وقت سبز»، «جشن واژه‌ها و حس‌ها و حال‌ها»، «طلایی/ خاکستری/ رگبار»، «گزینه اشعار»، «آجی چای»، «مستقیم تا نرسیده به صبح» از جمله آثار منتشرشده این شاعرند.

مفتون امینی، ۷۰ سال شاعری کرد، با نسل‌های مختلف شاعران نشست و برخاست داشت، برهلاف همنسلانش شاعر سیاسی‌ای نبود ومعتقد بود: «شاعر نباید با قدرت کشتی بگیرد؛ این کار شاعر نیست. شاعر معرفت انسان را بالا می‌برد و به افراد آگاهی می‌بخشد.»

به گزارش ایسنا، یدالله مفتون امینی، در سال ۱۳۰۵ در شاهین‌دژ به دنیا آمد و ۹۶ سال عمر کرد که ۷۰ سالش به شعر و شاعری گذشت؛ جنگ جهانی اول و دوم، اشغال ایران و حکومت پیشه‌وری در تبریز را دیده بود، با قوام و مصدق و نیما و جعفر پیشه‌وری دیدار داشت. اگر پای صحبت‌هایش می‌نشستید و جزئیاتی که می‌گفت یا خاطر سن و سالش می‌توانستید به او بگویید حافظه شعر معاصر ایران. او می‌توانست تاریخ شفاهی و فراز و فرود شعر این دوره را برایتان مرور کند.

یدالله مفتون امینی را روزگاری با نام «محزون» می‌شناختند. در این‌باره می‌گوید: می‌خواستم شعری را در «روشنفکر» منتشر کنم با نام محزون که گفتند محزون چیه؛ اسم دیگری را انتخاب کنید و سرانجام آن شعر را فریدون مشیری با نام یدالله مفتون امینی چاپ کرد و کم‌کم آن یدالله را برداشتند و مفتون امینی ماند. خلاصه جناب مشیری این نام را برای ما باب کرد.

درباره شروع شاعری‌اش نیز توضیح می‌دهد: شعری که قابل قبول شاعران نوپرداز بود، در خردادماه ۱۳۳۱ اتفاق افتاد. در همان ارومیه سرودم، کنار دریاچه ارومیه که اسم شعر هم «دریاچه» بود؛ چهارپاره‌ای بود که آن‌موقع این‌ها را شعر نو حساب می‌کردند، که بعد گفتند این‌ها شعر نئوکلاسیک است. آن شعر این‌طوری بود که: «دریاچه هر زمان که تو را ببینم / بر عمر و آرزوی خود اندیشم / گاهی برای آن‌چه که خواهد شد / گاهی به یاد آن‌چه شد اندیشم».

او با انتشار نخستین دفتر شعرش به نام «دریاچه» در سال ۱۳۳۶ فعالیت جدی شاعری‌اش را آغاز می‌کند؛ اما آشنایی او با شعر به دوران حضور در مکتب‌خانه برمی‌گردد. آن روزها را این‌گونه روایت می‌کند: من از همان دوره دبیرستان استعداد شعر داشتم. از مکتب، آموختن را آغاز کردم و تا حدود ۹سالگی در روستا بودم وبعد به تبریز آمدم. از مکتب که شروع کردیم به خواندن، به فاصله خیلی کمی «شاهنامه» و «گلستان» را خواندیم. درتبریز کلاس هفتم، هشتم آن موقع، به معنایی، دبیرستان الآن که بودم، شعر می‌گفتم؛ اما شعر نبود؛ نظم بود. دفترچه‌های شانزده‌برگی به نام «دفتر سبز» بود که من آن را برمی‌داشتم و به شکل منظوم، دفتر را پر می‌کردم از نام پرنده‌ها، گل‌ها، شهرها و... که نوعی شروع برای من بود. این تجربه‌ها در شانزده‌سالگی‌ام است.

و اما تهران وسوسه‌ای می‌شود برای مفتون امینی. به گفته خودش، به پایتخت می‌آید تا وکالت کند اما بعد به این نتیجه می‌رسد وکالت کار او نیست و حسابی قاطی بچه‌های شاعر می‌شود و او درباره آن روزها می‌گوید: هر روز صبح ما در محل «تئاتر نو» در کافه فیروز جمع می‌شدیم و به خواندن و بحث کردن در رابطه با شعر نو می‌پرداختیم؛ چنان‌که به این گروه پیاده‌نظام شعر نو گفته می‌شد. محمد زهری که کتاب اولش«جزیره» را منتشر کرده بود، سردسته ما بود. همچنین نصرت رحمانی که کتاب «کوچ» از او به چاپ رسیده بود. پس از آن نیز ما هم مجموعه شعرهایی منتشر کردیم و در واقع می‌توان گفت شروع واقعی شعر نو از همین این دوره رخ داد. پس از آن، شاعرانی چون یدالله رؤیایی، منوچهر آتشی و رضا براهنی در شعر نو ثابت شدند، البته از ما شعرهای بهتری می‌گفتند؛ ولی شروع واقعی شعر نو با آن‌ها نبود. او در بخش دیگری از سخنان خود می‌گوید: «نیمایی‌های واقعی در برابر غزل‌سراها و نیمایی‌های غیرواقعی هویت مستقلی برای خودشان قائل بودند و با هم مدتی مجادله داشتند و از نخستین کتابم که چاپ شد، مشی نیمایی را دنبال کردم. اولین کتابم سال ۱۳۳۶ چاپ شد. دومین کتابم هم به نام «کولاک» سال ۱۳۴۴ چاپ شد که آن‌هم خیلی گرفت و رضا براهنی هم بر آن نقد نوشت. البته بنده بعدها از رهی معیری، فریدون مشیری و دیگران فاصله گرفتم و از سال ۴۲-۴۱ با همان نیمایی‌های واقعی حشر و نشر داشتم که به اعتقاد من، نیمایی‌های واقعی یکی منوچهر آتشی بود و محمدعلی سپانلو. شعرهای اولیه‌ی احمدرضا را قبول دارم؛ اما شعرهای این اواخرش را نه. دیگر اسماعیل شاهرودی بود، نصرت رحمانی و محمد زهری، این‌ها نیمایی‌های درست بودند و همچنین برخی از شعرهای سیاوش کسرایی که شبیه نادر نولی نبود؛ مثلا شعر «آرش کمانگیر» را به سبک نیمایی گفت.

مفتون امینی از جمله شاعرانی بود که با چند نسل از شاعران ایران حشر و نشر داشته و به نوعی خانه‌اش محل رفت‌وآمد چهرهای متفاوتی چون محمدحسین شهریار، عماد خراسانی، صمد بهرنگی و دیگر شاعران و نویسندگان بوده است. امینی در روایتی از آن مراودات می‌گوید: غیر از سپهری با همه در ارتباط بوده‌ام. از پروین اعتصامی به این طرف با شاعران در ارتباط بوده‌ام که از جمله با رهی معیری و دکتر صورتگر از سال ۲۶-۲۵ به این طرف در تماس بودم. آن موقع هم که شعر نمی‌گفتم، با این‌ها معاشرت داشتم. در تبریز هرکس به دیدار شهریار می‌آمد، شب خانه ما می‌خوابید. جلال آل احمد هم دو شب خانه ما خوابید، عماد خراسانی آمد، نادرپور، سایه و این‌ها بعد از این‌که نیما مرحوم شد، آمدند سرسلامتی بدهند. سال ۱۳۳۸ بود که آمدند خانه ما خوابیدند. یادم رفت بگویم یدالله رؤیایی هم بود که بعدا در تبریز به دیدار ما آمد.

او در روایتی انتشار شعرهایش توسط رهی معیری در «اطلاعات هفتگی» را به دلیل اختلاف رهی معیری و شهریار می‌داند و می‌گوید: رفته بودم دیدن رهی معیری، دیدم بهم خیلی احترام می‌گذارد. همان موقع هم شهریار آمده بود به تبریز، سال ۱۳۳۳ بود؛ شهریا خیلی آدم برجسته‌ای بود؛ اما زیاد با شاعران دم‌خور نبود. وقتی یک خوشنویس می‌آمد، تا در خانه به پیشوازش می‌رفت. شاعری را وظیفه منحصر به خودش می‌دانست؛ از این‌رو با امیری، معیری و دیگر شاعران تهران رابطه چندان خوبی نداشت. همان آقا کار من را نزد رهی برد و معرفی کرد. در وزارت اقتصاد و دارایی در خیابان نادری بود. خیلی به من حرمت کرد، گفت، آقا من غزل شما را خواندم توی «اطلاعات هفتگی»، از غزل شهریار چیزی کم ندارد. خلاصه این‌که ما را تحویل گرفتند و مدام از من غزل می‌خواستند. سه، چهار ماه از من به اصرار غزل می‌خواستند و چاپ می‌شد. تشویق شدم. مدیرش هم کردبچه بود. یک روز خواستند ما برویم آن‌جا، که رفتیم. یک چک نوشت به مبلغ ۳۵۰۰ ریال بود که گفت مؤسسه اطلاعات از کسانی که اثری برای چاپ می‌دهند، حمایت می‌کند. واقعا هم همین‌طور بود. هرچقدر گفتم پول نمی‌خواهم، همین‌که شعرم را چاپ می‌کنید، کافی است، گفت نه، این‌ها تشکر است. هرکدام از این‌ها ما را یک قدم در شعر جلو انداخت و دیدیم این‌ها با شهریار رقابت دارند و می‌خواهند من را جلو شهریار سبز کنند.

او در مصاحبه دیگری درباره این اختلاف می‌گوید: رهی معیری برخلاف گفته برخی، آدم ساده‌ای بود. آدم خیلی ساده و بی‌ریایی بود. با شهریار هم مقداری اختلاف داشتند. برخی هم که می‌دیدند آن‌ها اختلاف دارند، دست‌کاری می‌کردند و به اختلاف آن‌ها دامن می‌زدند. شهریار هم به نحوی سنتی بود اما شباهتی به خیلی از سنتی‌ها نداشت. نماز و دعایش سرجایش بود اما نزدیک‌ترین دوستش مذهب دیگری داشت. شهریار ویژگی‌های خاصی داشت، ممکن بود برج‌سازی را پیش او ببری و بگوید این کیست آورده‌ای این‌جا. به قیافه خیلی اهمیت می‌داد و می‌گفت اگر کسی تارزن خوبی باشد محال است که بدقیافه باشد، اگر وجاهت نداشته باشد حداقل ملاحت دارد. رهی گاهی کِرِم از کشویش درمی‌آورد و به صورتش می‌زد اما شهریار از این کارها نمی‌کرد.

رهی خیلی خوش‌مشرب بود. کسی می‌خواست جایی برود، پیش او می‌آمد تا ببیند او کاری ندارد. با اهل هنر بسیار صمیمی و ساده بود. گاهی رهی می‌گفت از من می‌پرسند کارت چیست و من هم می‌گویم «کار ما پدرسوختگی است و مزاحم خانواده مردم می‌شویم» و بعد می‌خندید.

شهریار هم خصوصیات مثبت دیگری داشت. رهی شعر نو را قبول نداشت. اما من می‌دیدم کسی خوب است کاری نداشتم و مخالف شعر نو یا شعر دیگری نبودم. اگر می‌دیدم کسی از اهالی ماست دوستش می‌داشتم. یک روز پیش رهی نشسته بودیم که یکی از در وارد شد گفت و من استاد دانشگاه هند هستم. اسمم شکرالدین احسن است و به دیدن شما که از برجستگان و چهره‌های درخشان شعر هستید آمده‌ام. رهی تشکر کرد و صحبت کردند. بعد شکرالدین احسن گفت به من گفته‌اند در تبریز شاعری با نام شهریار تبریزی است و گفته‌اند باید او را ببینم، شاعر معروفی است. رهی گفت «چه کسی گفته شاعر خوبی است، او پاک دیوانه است». احسن گفت یعنی در دیوانه‌خانه است؟ رهی هم گفت نه خانه خودش است. آن استاد پرسید چرا دیوانه است؟ گفت «به این علت که گفته کنار هم ببین موسی و عیسی و محمد را». این را گفت من ناراحت شدم و چای را که ریخته بود، دست نزدم. بعد بیرون رفتم، به احسن گفتم هم این دوست من است هم شهریار. حتما برو تبریز و شهریار را ببین. اگر او را نبینی و چیزی از او ننویسی، کارت ناقص است. برگشتم داخل و نشستم. رهی گفت چای نخوردی، از چای بدت آمد؟ من هم گفتم صحبتت در خصوص شهریار کم‌لطفی به او بود. بعد رهی به من گفت آقای مفتون شما چند سال است که با شهریار دوست هستید؟ گفتم ۱۱ سال. گفت ما ۲۶ سال است که شهریار را می‌شناسیم. امیری فیروزکوهی و ابوالحسن ورزی هم او را می‌شناسند. من با رهی خداحافظی نکردم و آمدم بیرون. البته بعدها پیش او رفتم و عذرخواهی کردم. این خاطره برای سال ۱۳۴۴ است.

مفتون شاعر سیاسی‌ای نبود و در این‌باره می‌گفت: من اهل مبارزه به آن معنا نبودم. بیژن جلالی هم همین‌طور بود. من معتقدم که فحش دادن فایده ندارد. اسماعیل خویی فحش می‌دهد، فایده‌ش چیست؟ از شاعری می‌افتد. شاعر که نباید فحش بدهد؛ شاعر باید مثل حافظ باشد. حرفش را می‌گوید و طوری هم می‌گوید که کاری نمی‌شود کرد. شاعر نباید با قدرت کشتی بگیرد؛ این کار شاعر نیست. شاعر معرفت انسان را بالا می‌برد و به افراد آگاهی می‌بخشد. به هرحال، شاعری وظیفه‌ای است که باید انجام می‌دادم. ببینید! شهریار شعری نگفته که علیه جنگ، کمونیسم یا فاشیسم باشد؛ اما شعر «آخرین برگ» را دارد که نگاهی عمیقا انسانی دارد. به اعتقاد من، شاعر باید از این منظر نگاه کند.

انتقاد صریح خسرو خسروشاهی از وضعیت دوبله

فاتحه این کار خوانده شده!

خسرو خسروشاهی از اساتید دوبله ایران که مدت هاست از فعالیت در این عرصه دور است، با ابراز تاسف از وضعیت دوبله، خالی بودن جای هنرمندان حرفه ای را علت اصلی وضعیت نابسامان این هنر می داند.

خسرو خسروشاهی در گفت و گویی با ایسنا با یادآوری اینکه یک سال و نیم است در عرصه دوبله فعالیتی ندارد، درباره ی علت این اتفاق، می گوید: متاسفانه کار کم شده است و اغلب، همه بیکار هستند. کارهایی هم انجام می شود اما نه به دست حرفه ای ها.

خسروشاهی وضعیت دوبله در کشور را نامتعادل می خواند و اظهار می کند: همه چیز از جایش در رفته است! سرپرستی هم وجود ندارد که بعد از ۵۰ سال کار، حالا بپرسد حالتان چطور است. می توانید از همکارانمان هم آمار بگیرید؛ آنها هم ۱۰۰ درصد همین حرف را می زنند؛ اینکه باید فاتحه این کار را بخوانیم.

استودیوهایی که به انباری تبدیل شده اند

خسروشاهی با انتقاد از وضعیت فرهنگ و هنر در کشور و همچنین ذائقه مخاطب، تصریح می کند: فکر نمی کنم دیگر یک تماشاگر فیلم سراغ یک دوبله خوب را بگیرد. کمی ذائقه ها فرق کرده است. دیگر کسی دنبال کار خوب نیست. بهترین فیلم ها را معلوم نیست چه افرادی دوبله می کنند؟ زمانی ما ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر در عرصه دوبله فعال بودیم اما حالا تهران هشت هزار دوبلور دارد! هر فردی یک دستگاه خریداری کرده و با آن روی فیلم ها صدا ضبط می کند و به وی او دی ها می دهد و آنها هم نمایش می دهند. یک عده جوان بیکار اما باسواد و علاقه مند، هم هستند که کار را زیرنویس می کنند و به عنوان مترجم استفاده می شوند. خود مترجم ها هم حالا بیکارند. پیش از این در تهران حدود ۱۶ الی ۲۰ استودیو فعال بود که حالا یکی دوتا از آن آنها باقی مانده و مابقی گویا تبدیل به انباری و باربری شده و دیگر استودیوی نمانده است.

برای دوبله فیلم ها در صداوسیما شرط می گذاشتیم

این پیشکسوت دوبله درباره آخرین همکاری اش با صدا و سیما، یادآور می کند: با صداوسیما هیچگاه همکاری مستمری نداشتم اما زمانی بود که به تشخیص خودشان فیلم هایی را انتخاب می کردند و ما هم برای دوبله شرایط می گذاشتیم، آنها هم می پذیرفتند و همکاری مان شکل می گرفت؛ اینگونه نبود که سرمان را پایین بیندازیم و هر کاری که دلشان می خواهد با دوبله بکنند.

او تاکید می کند: در آن دوره فیلم هایی که از طرف صداوسیما می آوردند را با شرایط می پذیرفتیم؛ شرایطی از جمله اینکه حق دخالت در کار را نداشته باشند، در نهایت شرایط را می پذیرفتند و ما هم کار را صحیح و سالم انجام می دادیم و در انتها تشکر و تمجید می کردند. ما هم می گفتیم همیشه می تواند اینطور باشد. شما که این اندازه پول و بودجه دارید، چرا کار خوب نمی کنید.

کارهای خیلی خوبی برای تلویزیون انجام دادم

خسروشاهی درباره ی همکاری اش با صدا و سیما خاطرنشان می کند: من کارهای خیلی خوبی برای تلویزیون انجام دادم. تلویزیون زمانی به دوبله توجه داشت و کارشناسانی بودند که فیلم شناس بودند و نمی توانستند فیلم های خوب را دست مدیردوبلاژ صفر کیلومتر یا مدیردوبلاژی که سینک نزند و موارد دیگر بدهند. آن موقع با صداوسیما همکاری می کردیم و رضایت هم داشتیم چون هیچگاه دخالتی در کار ما نمی کردند و این یک اتفاق پنهانی نیست. اما فعلا نزدیک به هشت سال است که هیچ همکاری با صداوسیما نداشته ام. آخرین کار من برای صداوسیما «در جست و جوی ریچارد» بود.

خسروشاهی درباره نسل طلایی دوبله این توصیف را به کار می برد: یک معدنی از طلا بود که تمام شد. یک مقدار دیگر از این خاک طلا باقی مانده که تمام می شود و دوبله دربست برای آنهایی می شود که دوست دارند و کسی نظارت و توجه نمی کند.

این پیشکسوت دوبله نسبت به وضعیت دوبله ناامید است، و درباره علت آن می گوید: شما فیلم هایی را که وی او دی ها و کانال های مختلف نشان می دهند تماشا کنید، نیازی به گفتن نیست. تلویزیون هم که فعالیت دوبله اش کم است به دلیل اینکه فیلم ندارند یا کم دارند، اگر هم دارند فیلم های عجیب و غریب من درآوردی است و به هر حال به درد نمی خورد و آن شکل و فرم و عشق و اشتیاقی که وجود داشت خاموش شده و کسی هم نمی گوید چرا دوبله بد شده.